هو العلیم

وظیفه سالک تسلیم بودن در برابر اراده و مشیّت الهی

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۲۳ - مجلس چهاردهم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرَّحمَنِ الرَّحيم

وصلَّى اللَه عَلَى سيدنا و نبينا أبىالقاسم مُحَمّدٍ

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين و اللعنة عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ

وَ قَدْ قَصَدْتُ إِلَيك بِطَلِبَتِى وَ تَوَجَّهْتُ إِلَيك بِحَاجَتِى وَ جَعَلْتُ بِك اسْتِغَاثَتِى وَ بِدُعَائِك تَوَسُّلِى مِنْ غَيرِ اسْتِحْقَاقٍ لِاسْتِمَاعِك مِنِّى وَ لَا اسْتِيجَابٍ لِعَفْوِك عَنِّى بَلْ لِثِقَتِى بِكَرَمِك وَ سُكونِي إِلَى صِدْقِ وَعْدِك وَ لَجَئِى إِلَى الْإِيمَانِ بِتَوْحِيدِك وَ يقينى بِمَعْرِفَتِك مِنِّى أن لَا رَبَّ لِى غَيرُك.

حضرت در اینجا خواست‌های خودشان را و طلب خودشان را و امنیه و آرزوهای خودشان را و حاجت خودشان را و استغاثه‌ی خودشان را و توسل را، همه را منعطف به جانب پروردگار کردند جهتش را هم ذکر می‌کنند که من چرا این کار را انجام دادم.

دو جهت در این عبارات آمده است جهت اول اینکه غیر از خدا غیر از خُسران و بدبختی و بطلان و سرشکستگی و شرمندگی نصیبی برای انسان نمی‌آورد این جهت اول، خب هر خانه‌ای که انسان غیر از خانه‌ی خدا برود و هر دری را که غیر از در رحمت اوست بزند برای او خسارت و ندامت و شرمندگی و بطلان نصیب خواهد آمد، این هست. راجع به این قضیه هم صحبت شد آنقدر هم مطلب واضح است که نیاز به توضیح ندارد، نیاز به توضیح ندارد.

انسان به هر کسی رو بیاندازد و به هر جایی بخواهد توجه کند چون آن غایت و مرادش آمیخته‌ای است با عالم کثرات و اعتبارات بنابراین نصیبی برای او نخواهد بود خب این یک مطلبی که قبلًا راجع به این مطالبی خدمت رفقا عرض شد، این دلیل اول که چرا خواست‌ها فقط باید منحصر در توجه به خدا باشد. در هر قضیه‌ای در هر مسئله‌ای، توفیق که انسان می‌خواهد پیدا بکند سعادت دارین را که می‌خواهد طلب کند عبودیت را که می‌خواهد به دست بیاورد آرامش و طمأنینه و اطمینان و سکونت را که می‌خواهد به دست بیاورد، همه‌ی این‌ها را منعطف به او کند منعطف به او کند به او توجه کند نه به چیز دیگر.

دلیل دوّم که حضرت در اینجا بیان می‌کنند عبارت از این است که ما حالا که از همه جا رانده شدیم، از

همه جا مانده شدیم و متوجه شدیم کسی برای ما کاری نمی‌تواند انجام بدهد و او هم مانند ما صفر الکف و دست خالی است و فقط یک جا می‌تواند به داد ما برسد و سخن ما را بشنود و آن ذات مقدس توست حالا که متوجه این قضیه شدیم دلیل اینکه به تو رو می‌آوریم اعتمادی است که به کلام تو داریم اطمینانی است که به گفته‌ی تو داریم یقینی است که به صِدق وعده‌ی تو پیدا کردیم و وثوقی است که به اجابت تو در ما متحقق است و الا اگر ما نه! بدانیم که تو هم گرچه خدای ما هستی گرچه پروردگار ما هستی و گرچه چاره‌ای نداریم جز اینکه اینجا بیاییم مگر ندیدید مردم می‌گویند، وقتی یک مصیبتی برای یکی پیدا می‌شود چه می‌گویند؟ وقتی یک ابتلائی پیدا می‌شود ها چه می‌گویند؟ همه شنیدید دیگر می‌گویند،

در کف شیر نر خونخواره‌ای ❊❊❊ غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

یعنی منتهای معرفت مردم نسبت به خدا همین قدر است، خدا را یك شیر نر، شیر خونخواره‌ای که ایستاده است و به خون آدمیان تشنه است و غیر از قتل و غارت و نهب و زدن و بستن و کشتن و میراندن و درب و داغان کردن هیچ کاری نمی‌کند حالا آن مسائل و مراتبی که خدا برای خاصّان خودش نگه داشته است بماندها! ما اینجا راجع به این قضیه صحبت نمی‌کنیم روایاتی که دارد مطالبی که بزرگان گفته‌اند: البلاءُ لِلَولاء[1] همیشه ابتلائات ناشی از محبت و ولایت و تولی است که پیدا می‌شود و وقتی خدا بخواهد نسبت به یکی لطف داشته باشد او را چه می‌کند و از تعلقات بیرون می‌آورد فعلًا در این مقوله ما صحبت نمی‌کنیم ما فعلًا حرف مردم را می‌زنیم که مردم دارند می‌گویند.

خدا را یک آدم قلدر اگر از این‌ها بروید سؤال بکنید وقتی یک خوشی پیدا می‌شود نمی‌گویند خدایا دستت درد نکند، یک همچین اشارتٌ مایی دارند اما اگر روزی یک مصیبت بیاید دیگر به زمین و زمان، به خدا و هرچه ملائکه ...، ای خدایا فقط مگر ما بودیم؟ مگر غیر از ما کس دیگر نبود؟ فقط باید بر ما مصیبت بیاید نمی‌دانم در دلت رحم نیست آخر چقدر یا اللَه گفتیم چقدر سفره انداختیم چقدر نذر کردیم آن دل قسیت کجا رفته است؟ من این‌ها را همه را شنیدم ها که دارم می‌گویم از خودم در نمی‌آورم ها، بار خدای بیچاره می‌کنند هرچه به نظر برسد و هرچه به فکرشان برسد. این دل سنگ خدا کی نرم می‌شود این دعاهای ما پس کی مستجاب می‌شود آخر تا کی دعا کنیم مثلًا فلان ظالم برود، چقدر خدا صبر دارد، نگاه به بنده‌ها نمی‌کند! از این حرف‌ها از این مسائل.

خب آخرش می‌گویند صبر نکنیم چه کنیم؟ اگر تحمل نکنیم چه کار کنیم؟ صبر کنیم دیگر چاره‌ای

---

[1] مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ١٦:

جز که تسلیم و رضا کو چاره‌ای ❊❊❊ در کف شیر نری خون خواره‌ای

نداریم و آن هم گریبان ما را گرفته است و فشار می‌دهد و خب هر روز یک ابتلاء و مصیبتی برای آدم می‌آید و آدم باید صبر کند این یک نگرش است نسبت به مطلب.

نگرش دیگر یک قدری نگرش متفاوتی است با این مطلب، و او این است که خدای متعال هر موجودی را که خلق کرده است یک پرونده‌ی خاص به آن مخلوق هم با آن مخلوق فرستاده است هر چیزی که از توی کارخانه درمی‌آید با آن یک دفترچه می‌فرستند که انسان طبق این دفترچه باید با این دستگاه کار کند خدا هم هر کسی را خلق می‌کند یک پرونده‌ای با آن می‌فرستد و این پرونده عبارت است از مراتب تکاملی او در این دنیا و کیفیت حرکت او تا اینکه به منتها برسد و بعد هم از این دنیا به دار آخرت هجرت کند حالا در این پرونده همه چی هست هم نُقل هست، هم شیرینی هست، هم حلوا هست، هم از آن طرف، قرقروت هست، ترشی هست، چیز تلخ هست، چیز شور هست، نمک هست هم صحت و سلامتی هست و هم از آن طرف مرض هست، همه چی در این پرونده قاطی است شما هیچ وقت ندیدید هر کسی را حتی بزرگان را که این‌ها همیشه سالم باشند همیشه در یسر باشند، همیشه در خنده باشند، هیچ حزنی نداشته باشند همیشه در فراخی و در نشاط و این‌ها باشند، نه این‌طوری نیست همه چی دارد زندگی همه چی دارد فرمود!

بنوش باده که قَسّام صُنع قسمت کرد *** در آفرینش از انواع نوش دارو، نیش

در آفرینش هم نوش را برای انسان آورد و نوش دارو را و هم نیش را، هر دود در آن هست امروز یک جور فردا یک جور امروز یک قسم، فردا یک قسم، همه قسم اینجا وجود دارد، بالا و پائین و هر کدام این‌ها رو حساب است حساب دقیق، حساب دقیق، هر کدام این‌ها. آن کسی که می‌آید و می‌گوید:

در کف شیر نر خونخواره‌ای *** غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای

چرا قتی که آن خیابان بعدی، آن خیابان بعدیش، همسایه‌ی یکی از آن‌ها فوت می‌کند چرا این حرف را نمی‌زند؟ چرا به سر خودش می‌آید می‌گوید؟ اگر راست می‌گویی همه جا بگو یعنی هم در قم در آن کوچه‌ای که هستی هر که می‌میرد بیا بگو در کف شیر نر خونخواره‌ای! اعلامیه بزن، هم کوچه‌ی بعدی، هم آن خیابان بعدی، هم آن خیابان آخر شهر، هم در طهران هم در همدان، هم در مشهد، همه جا، هم در عراق، هم در هند، هم در آن طرف دنیا، در همه‌ی کشورها، هان؟ فرقی که نمی‌کند خون شما که قرمزتر نیست شما انسانید بقیه هم انسانند تفاوتی نمی‌کند در حالی که این حکم را به خدا در زمانی نسبت می‌دهی که این مصیبت به سر خودت بیاید، همسایه‌ات اگر بمیرد هیچ طوریت نمی‌شود خوشحال هم تازه می‌شوید اگر با همدیگر حساب و کتابی هم دارید خوشحال هم تازه می‌شوید.

وقتی مرحوم آقا از دنیا رفته بودند، کاملًا مشخص بود عده‌ای از افرادی که می‌آمدند برای مجلس ترحیم ایشان، در دلشان قند آب می‌کردند ما می‌فهمیدیم این را، می‌نشستند فاتحه می‌خواندند لا اله الا اللَه، معلوم بود

قند در دلش دارد آب می‌کند یک آقای طهرانی که مدافع عرفان و مکتب الهی و مخالف با مرام آن‌هاست و تنها دایره و قطب و محطّ به حال افراد از این طرف و آن طرف، الحمدلله که از روی زمین وجودش برداشته شد. این را که خدمتتان عرض می‌کنم به لفظ هم شنیده شده است که در مجالسشان می‌گفتند! در یک مجلسی اسم نمی‌برم که چه مجلسی بود یک نفر گفته بود الحمدلله دو نفر که یکی خیلی مهم‌تر هست آن نفر دیگر الآن موجود است منتهی خب الآن هم حیات دارد خدا هم حفظش کند ولی آن مهم الحمدلله از این مشهد رفت! در حالی که خود آن‌ها آمده بودند مجلس ترحیم! خودشان. هان این‌طوری است دیگر؟ این‌ها ابناء دنیا هستند آقا!

خب اگر قرار بر این است که بیایید و بگویید در کف شیر نر خونخواره .... برای همه بگویید ولی برای همه نمی‌گویید پس معلوم است این برگشتش به خود و خواست خود و محوریت خود و خود دیدن و غیر را ندیدن و خود را قطب و رحای برای تمام جریاناتی که در عالم وجود اتفاق می‌افتد خود را این‌طور پنداشتن است و این هم درست نیست یک قدری انسان باید انصاف داشته باشد نه آقا جان! نه خدا شیر نر خونخواره است و نه ما در اینجا و در این دنیا عددی هستیم که بخواهیم حساب و کتاب خدا را بر مدار فکر خود رقم بزنیم خدا وقتی خوب است که بیاید با ما سر آشتی ....! نه آقا جان اگر آمدیم خودمان را جدی می‌گویم این مسئله جدی است اگر آمدیم خودمان را با شرائط و نظام عالم وجود و عالم تشریع و تکلیف منطبق کردیم زهی سعادت و زهی خوشبختی و فلاح و رستگاری و الّا عالم تکوین راه خودش را طی می‌کند و به راه خودش ادامه می‌دهد و به من و سرکار توجهی ندارد کار خودش را می‌کند می‌رود ما اینجا باختیم و داد و بیداد هم فایده‌ای ندارد هیچ فایده‌ای ندارد آمدند برای ما بیان کردند، گفتند، آقا بنشیند در خانه دعا کنید رزق پیدا کنید رزق پیدا نمی‌کنید بلند شو برو کار کن. دَمِ دیوار شکسته و منحنی بنشینی و دعا کنی دیوار به سَرت نیاید نخیر دیوار می‌آید توی مغزت نه آقاجان اینجوری نیست.

بله بعضی از مسائل در اختیار انسان نیست، درست است. نسبت به همه‌ی مسائل انسان مختار نیست اما نسبت به آن‌هایی که مختار هست چه؟ آنچه را که خدا می‌گوید این کار را برو انجام بده نشستی می‌اندازی گردن خدا، خدا برای ما خواسته است نه هیچ هم خدا نخواسته است خودت خواستی خودت خواستی و خودت کردی و خدا هم پدرت را درمی‌آورد چرا؟ چون خدا راه را بهت نشان داد نرفتی گفت این کار را بکن نکردی و این مسئله برای همه هست ناراحتی برای همه هست خوشی برای همه هست.

حافظ در اینجا چه می‌خواهد بفرماید؟ حافظ در اینجا آن کلمه‌ی اول را می‌خواهد بگوید، می‌گوید بنوش باده، به فکر باده باش به فکر این نباش که امروز در تنگنا قرار گرفتی یا فردا در یسر، امروز در مرض قرار گرفتی و فردا در صحت چون اگر بخواهی به فکر این باشی این انتها ندارد. هان؟ بروی بیرون سرما می‌خوری می‌آیی می‌افتی دوتا قرص بخورید چند روز دیگر خوب می‌شوید می‌آیی بیرون، دوباره یک قضیه

پیدا می‌شود راه می‌روی یک‌دفعه پایت پیچ می‌خورد آخ پا درد گرفت یک ماه سلانه سلانه شل همین‌طوری راه [می‌روی.] هیچ پدیده و حادثه خبر نمی‌کند، اصلًا خبر نمی‌کند اصلًا خبر نمی‌کند بخواهی به این امید بنشینی که همیشه تندرست باشی زهی خیال باطل! بگو ببینیم این سلول سرطانی که از الآن شروع کرده است رشد کرده می‌آید بالا، این را هم ازش خبر داری؟ هان؟ نه! کی خبر پیدا می‌کنی؟ آن وقتی که کار از کار گذشته است تَقِّش دیگر درآمده است تازه می‌بینی ای داد بیداد، آزمایش چه را برداشته است نشان داده است؟ به به به آقا سرطان دو ماه بعد هم فی امان اللّه و حفظه، التماس دعا.

نباید به این امید بود که فردا چه خواهد شد پس فردا چه می‌شود الآن را باید دریافت حافظ می‌گوید بنوش باده همین الآن، همین الآن را دریاب دَم غنیمت است به قول درویش‌ها دم غنیمت است، دم یعنی الآن؛ مُسوِّف به کسی می‌گویند که هِی می‌اندازد به فردا، تسویف فردا، حالا امروز انجام نده فردا که وقت داریم، کجا فردا وقت داریم؟ همین نصف شب جناب عزرائیل مانند صاعقه می‌آید نمی‌گذارد به طلوع فجر برسی! کجا فردا؟ نه؛

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق *** نیست فردا گفتن از شرط طریق

کار امروز را به فردا مفکن، همین الآن، بنوش باده معنای بنوش باده یعنی الآن را به پا الآن را خوش باش الآن را غنیمت بشمر الآن جلب جذبات الهی را بکن الآن به دنبال دریافت بارقه‌های جمال و جلال الهی باش همین الآن، همین الآن، همین امشب که شب ۲۵ ماه مبارک رمضان است نگو پنج روز دیگر وقت داریم [از] ماه رمضان. این دفترچه و این پرونده برای همه هست برای همه هست امروز را به خوشی که می‌گذرانیم هیچ خبر داریم از فردا که یک ناخوشی به سر آدم می‌آید؟ نه همین که می‌گوید خب الحمدلله خب خیلی اوضاع خوب است یک‌دفعه می‌بیند آمد توی کاسه‌مان! تا همچین حالت یأس و این‌ها پیدا می‌شود یک‌دفعه می‌بینیم ا عجب برطرف شد نسیم آمد شمیم نفحات جمال وزید، آمد و از بین برد دوباره یک مقداری همین که دل خوش می‌کنیم دوباره یک قضیه، تا کی باید به امید این و آن و امروز و فردا بود؟ بزرگان و اولیاء الهی راه خدا را با همین وضع طی کردند برای آن‌ها پرونده جدایی نوشته نشده بود و به قول مرحوم آقا در تخت روان آن‌ها را نگذاشته بودند و در کنار نهر آب آن‌ها را بیایند و باد بزنند و این‌ها .... نه آقا همین بوده است وضع همین بوده است.

بروید بخوانید تراجم بزرگان و تذکره‌ها را بخوانید همه را بخوانید می‌بینید همین بوده است قضیه. مطلب برای همه یکسان است یا اینکه حتی بعضی‌ها بالاترش [را] هم دارد، دیگر خدا از باب محبت و لطفی که دارد یک خورده چاشنی‌اش را هم اضافه می‌کند یک خورده روغن داغش را هم اضافه می‌کند، پیاز داغ و یک خورده همچین بله، پذیرایی بهتر و اختصاصی، پذیرایی اختصاصی هم خدا دارد بله.

حالا امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید که من به‌خاطر صدق وعده‌ای که تو دادی آمدم ولی از آن طرف می‌توانی هم به وعده‌ات عمل نکنی چرا؟ چون صاحب اختیار تویی و مولا در ملکش مختار است. برو یک کیلو انگور بخر بیاور همین که می‌خواهد برود نه نخر، برو به جایش یک کیلو سیب بخر بیاور، یا مولا تو به من گفتی انگور بخر گفتم که گفتم الآن می‌گویم برو سیب بخر تو وظیفه‌ات این است که اطاعت کنی یا اینکه بیایی برای من تکلیف تعیین کنی؟ آن را بهت گفتم حالا می‌گویم نکن این کار را انجام بده پس مولا در ملک خودش اختیار دارد و آزاد است.

اما این مولایی که ما داریم این مولا با بقیه‌ی موالی تفاوت دارد تفاوتش این است که زور دارد و راست می‌گوید قدرت دارد و راست می‌گوید فعّال ما یشاء است و معرفت دارد هر کاری از دستش برمی‌آید و لطف دارد این مهم است اگر انسان در ناراحتی قرار بگیرد و استیصال دستش را آن موقع ببرد بالا، این مهم نیست این مهم نیست.

عمرو بن عبدوَد وقتی که توسط ضربت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام به زمین افتاد وقتی که رفتند و آن جنگ تمام شد و خواهر عمرو بن عبدود آمد بالای سر برادرش، نگاه کرد دید انگشتر قیمتی فوق العاده گرانی که دست برادرش هست این همین‌طوری در انگشتش است و حضرت این را در نیاورده است گفت من بر تو گریه نمی‌کنم تو را یک مرد کریم به قتل رسانده است.[1] و مقصودش از کشتن تو رسیدن به این انگشتر و رسیدن به مال و مقام نبوده است اگر این می‌خواست تو را چیز کند انگشتر را در می‌آورد این انگشتر قیمتش کم نیست، خیلی قیمتی بود انگشتری که دست عمرو بن عبدود بود یک تُحفه‌ای می‌گویند بود که پیدا نمی‌شد در جزیرة العرب[2] حالا کجا رفته است چه جوری این را به دست آورده است؟ چون علی کل حال از این مسائل هم بوده است دیگر، مردی بود اول پهلوان جزیرة العرب بود شاید در بعضی از این جنگ‌ها مثلًا فرض کنید که هدیه‌ای که برای کسی کاری انجام داده است او برداشته است این را بهش داده است برای شخصی جنگی کرده است برای قبیله‌ای کرده است یا بر یک شخص خیلی بزرگی، چیزی، خلاصه هجوم کرده است که ... آمد گفت این شخصی که این را به قتل رسانده است این آدم کریمی بوده است این نیامده است این انگشتر را از دست این در بیاورد.

امیرالمؤمنین مرد بود مرد بود به همان اندازه ....، هرچه امیرالمؤمنین زورش بیشتر بود قدرتش بیشتر بود به همان مقدار معرفتش بیشتر بود به همان مقدار تواضعش بیشتر بود یعنی هر دو با هم می‌رفت بالا، به هر

---

[1] الفصول المختارة، ص: ۲۹۳.

فقط کفو کریم دارد ولی مطلب دیگر که همان انگشتر درنیاوردن است را در اینجا ندارد. گروه مصدر؟؟؟

[2] مصدر؟؟؟

مقدار که قدرت داشت به همان مقدار تواضعش نسبت به افرادی که جنگ می‌کرد بیشتر بود. ما این جوری هستیم؟ به هر مقدار که در توان و در کیفیت جنگ‌آوری، چون امیرالمؤمنین علیه‌السّلام اصلًا از میان همه‌ی ائمه، حتی از امام حسن و امام حسین هم از نقطه‌ی نظر فن جنگ‌آوری قوی‌تر بوده است کیفیت حمله، کیفیت رعایت ..... در جنگ احد

وقتی که هند آمد آن غلام خودش را صدا کرد و گفت می‌خواهم در این جنگ دو نفر را به قتل برسانی و هر کاری بخواهی بکنی برایت انجام می‌دهم و هرچه بخواهی بهت می‌دهم یکی علی بن ابی‌طالب است یکی هم حمزه؛ گفت علی را اصلًا نمی‌شود رفت طرفش، چون وقتی شمشیر می‌زند تمام اطراف خودش را می‌پاید اما حمزه را می‌شود کاری کرد همین‌طوری سرش را می‌اندازد می‌رود جلو، از این طرف و از آن طرف خلاصه به یک نحوی مخفیانه چیز کرد.[1]

از نقطه‌ی نظر جنگ‌آوری امیرالمؤمنین علیه‌السّلام تك بود نه فقط از نقطه‌ی نظر زور، از نقطه‌ی نظر فنون رزمی. لذا هیچ کس نمی‌توانست به مصاف امیرالمؤمنین بیاید خیال نکنید امیرالمؤمنین در جنگ‌هایی که انجام می‌داد فقط نیروی امامت، امامت خب بعضی [وقت‌ها،] یکی در خیبر بود که به آن کیفیت انجام شد وما قلعتُ باب الخیبر بالقوّة البشریة بل بالقوّة الإلهیة؛[2] حضرت می‌فرماید که من با قوه‌ی بشریه در [خیبر را نکندم

---

[1] ۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۱۱۶.

[2] ۱. امام شناسی، ج ٤، ص ۳۵: امام فخر رازی در تفسیر آیه شریفه:« أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحابَ الْكَهْفِ وَ الرَّقِيمِ كانُوا مِنْ آياتِنا عَجَباً». [٤] گوید: وَ لِهَذا قَالَ عَلِيُّ بْنُ أبی طالب- كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ- وَ الله مَا قَلَعْتُ بابَ خَيْبَر بقُوَّة جَسَدانيَّة وَ لَكِن بقُوَّة ربَّانيَّة. وَ ذَلِكَ لانَّ عَلِيًّا- كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ- فی ذَلِكَ الوَقْتِ انْقَطَعَ نَظَرُهُ عَنْ عَالِمَ الاجْسادِ وَ اشْرَقَتِ الْمَلَائِكَة بانوار عالَم الكِبْرِياء فَتَقَوی رُوحُهُ وَ تَشَبَّهَ بجَواهِرِ الارواحِ المَلَكِيَّة وَ تَلَالَاتْ فِيهِ اضواءُ عالَمِ القُدوسِ وَ العَظِمَة فَلَا جَرَمَ حَصَلَ لَهُ مِنَ القُدرَة مَا قَدرَ بِهَا عَلَى مَا لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ. [٥]

می گوید:« بر همین اصل بود که علیّ بن أبی طالب فرمود:« سوگند به خدا که من دَر خیبر را به قوّه جسمانی نکندم بلکه به قوّه از جای برآوردم». و علّت این امر آن است که علی علیه السّلام در آن وقت نظرش از عالم اجسام و طبع و طبیعت‌منقطع و جدا بود و فرشتگان عالم کبریا و عظمت خدا از نور جلال و عظمت در دل او افاضه کرده بودند، بنابراین روحش به قوای ملکوتی قوّت گرفت و شباهت به آن حقایق و جواهر ارواح عالم ملکوت پیدا کرد و نورهای شدید عالم قدس و عظمت در وجود او درخشان و متلألأ شد، بنابراین چنان قدرت و قوّتی در او طلوع کرد که در خیبر (را که چهل و چهار نفر نتوانستند از زمین بردارند او به یک ضربه کند و پرتاب کرد و پل برای عبور لشگر به داخل قلعه خیبر قرار داد، و آن) را چنان از جا برکند که دیگران أبداً چنین قدرتی در آنها دیده نشد». تا اینجا کلام رازی را نقل کردیم.

[٤] سوره کهف، ۱۸: آیه ۹.

[٥] تفسیر کبیر رازی ج ۲۱ ص ۹۱.

....] فقط یکی بود یا یکی دو جا بود اما امیرالمؤمنین با همین بدن ظاهری و با همین نیروی ظاهری و با همین فنون ظاهری حضرت با افراد مصاف می‌داد و همین وضع ظاهری بود دیگر. اما حال حضرت جوری بود که هر مقدار که می‌رفت بالا به همان مقدار تواضع [هم بالا] می‌آمد به همان مقدار خشوع می‌آمد، خشوع زیاد می‌شد به همان مقدار تواضع زیاد می‌شد به همان مقدار احساس ترحم زیاد می‌شد.

ابن ابی الحدید شعری دارد، همه می‌گویند:

جُمِعَتْ فی صِفاتِک الْأَضْدادُ *** فَلِهذا عَزَّتْ لَک الْأنْداد

و صفات متضاد همه در تو جمع است از یک طرف قوّت از یک طرف تواضع از یک طرف علم، دریا و اقیانوس علم از یک طرف حلم؛ چون این تجربه شده است آقا، هر کی علمش بیشتر است زودتر عصبانی می‌شود حوصله ندارد با کسی حرف بزند تا یک کلام باهاش حرف می‌زند آقا برو پی کارت! چه داری می‌گویی بلند شو برو، هرچه علم برود بالا حلم می‌آید پائین اما در امیرالمؤمنین به عکس بود هرچه علمش بالاتر بود حلمش هم بیشتر بود.

و لهذا عزت لک الآنداد؛ ندّ و مانند برای تو وجود نداشت این خصوصیت چه است؟ [این] خصوصیت [برای تو] است. امام سجاد می‌فرماید که ما آمدیم و به خدای متعال و به خدای خودمان اعتماد کردیم گرچه خدا قادر است گرچه خدا بزرگ است گرچه خدا علیم است بِیدِهِ مَلَکوتُ کلِّ شَیءٍ[1] تمام عالم وجود به اراده‌ی

---

[1] امام شناسی، ج ۲، ص ٤٠: شیخ ابو الفرج عبد الرَّحمن بن علیّ ابن الجَوْزی در تاریخ معروف خود« المنتظم » گفته است: ... و دیگر آنکه: آنچه بر ارباب شجاعت و کشندگان نفوس و ریختن خون غلبه دارد آن است که بسیار کم گذشت و بعید العفو هستند چون دارای جگرهای پر غیظ و غضب و دل‌های ملتهب و آتشین هستند و قوای غضبیّه در آنها شدید است. و اما حال امیر المؤمنین علیه السلام را در بسیاری خون ریزی و در عین حال، گذشت و عفو و اغماض و حلم و غلبه بر هوای نفس دانستی و دیدی چگونه در یوم جَمَل پس از فتح و پیروزی و غلبه بر دشمن، عفو و اغماض نمود و کرامت و بزرگی به خرج داد ...
و دیگر آنکه: ما ندیدیم هیچ گاه شخص شجاعی، جواد و سخی باشد. عبدالله بن زبیر شجاع بود و بخیل‌ترین مردم و پدرش زبیر شجاع بود و بخیل و حریص. عمر به او گفت: اگر خلافت را بگیری همیشه در بطحاء برای ربودن صاع و مدی که در دست مردم است آنها را لطمه و سیلی می‌زنی. و علی علیه السّلام چون خواست که جلوی تبذیر مالی برادر زاده خود عبدالله بن جعفر را بگیرد، نقشه‌ای کشیده و او را با زبیر در اموال و تجارتش شریک ساخت و پس از آن می‌فرمود: زبیر از تبذیر عبدالله سوء استفاده نمود و به پناهگاه خوبی تکیه داد (و اموال او را بی‌دریغ از دست او به نفع خود می‌ربود) و این شرکت زبیر نتوانست عبد الله را از تبذیرها و زیاده روی‌ها جلوگیری کند. و طلحه شجاع بود و لکن بسیار حریص و بخیل بود و از انفاق امساک می‌نمود تا به حدّی که از اموال پس از خود آنقدر باقی گذاشت که به حساب در نیاید. و عبد الملک شجاع بود و بسیار حریص و بخیل به طوری که در بخل و حرص ضرب المثل شده بود و به او می‌گفتند: رَشْحُ الْحُجْر یعنی ترشّحات او همه منع، و انفاق او بخل و امساک است. و اما حال امیر المؤمنین علیه السلام را دانستی که در شجاعت و سخاوت تا چه سرحدّی بود و چگونه چنین نباشد و این نیز از عجائب آن حضرت است. [۱]

اوست اما حرفی که می‌زند پای حرفش می‌ایستد این خدا را ما آمدیم. وثوق، اطمینان، ما اطمینان کردیم وعده‌ای که خدا می‌دهد، خدا در قرآن چه وعده می‌دهد؟ وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدِيثاً[1] کدام شخص را شما سراغ دارید که حرفش راست‌تر از خدا است؟ یا در آیه‌ای که می‌فرماید: وَعْدَ اللهِ حَقٌّ[2] وعده‌ی خدا حق است و تخلف‌ناپذیر است چرا این‌طور است؟ چرا وعده‌ی خدا حق است؟ چرا؟ چون ریشه‌ی دروغ و ریشه‌ی خلاف برمی‌گردد به نقاط ضعف وجودی انسان. انسان چرا یک حرفی را می‌زند بعد زیرش می‌زند؟ چرا انسان یک

و راجع به این موضوع ادیب شاعر شیخ صفیّ الدّین بن عبد العزیز بن سِراباء حلّی سروده است:

جُمِعَتْ فی صِفاتِکَ الْأَضْدادُ *** فَلِهذا عَزَّتْ لَکَ الْأَنْدادُ

زاهِدٌ حاکِمٌ حَلیمٌ شُجاعٌ *** فاتِکٌ ناسِکٌ فَقیرٌ جَوادٌ

شِیَمٌ ما جُمِعْنَ فِی بَشَرٍ قَطْ *** وَ لا حازَ مِثْلَهُنَّ الْعِبادُ

خُلُقٌ یُخْجِلُ النَّسیمَ مِنَ اللُّطفِ *** وَ بَأْسٌ یَذُوبُ مِنْهُ الْجَمادُ

ظَهَرَتْ مِنْکَ فِی الْوَری مَکْرُماتٌ *** فَاقَرَتْ بِفَضْلِکَ الْحُسّادُ

انْ یُکَذِّبْ بِها عَداکَ فَقَدْ *** کَذَّبَ مِنْ قَبْلُ قَوْمُ لُوطٍ وَ عادُ

جَلَّ مَعْناکَ انْ یُحیطَ بِهِ *** الشِّعْرُ وَ یُحْصی صِفاتِهِ [۲] النُّقّاد [۳]

« ای علی، در تو صفات متضاد و مغایر جمع شده، از این رو تو را نظیر و مانند نیست. در تو جمع گشته: زهد، حکومت، حلم، شجاعت، قدرت، عبادت، فقر، سخاوت، صفاتی که غیر از تو در هیچ بشری دیده نشده، و هیچ بنده‌ای واجد آنها نخواهد بود.

حُسْن خُلقی که نسیم از لطف او به شرمساری افتد، و هیبتی که سنگ از سَطْوَتش آب گردد. یا علی از تو آن قدر بزرگواری‌ها سر زده که حسودان بر کرامتت اعتراف دارند.

اگر دشمن تو را تکذیب نموده بی‌سابقه نیست، که قوم لوط و عاد این پیامبران را تکذیب نمودند.

ای علی بزرگ است منزلت تو که در شعر بگنجد، یا که نَقّادان و سخنوران صفات نیکویت را به شمار آورند».

قاضی نور الله پس از نقل این اشعار می‌گوید که: استجماع امیرالمؤمنین علیه السلام به صفات متضاده بر اساس تشبّه آن حضرت به جناب حقّ تعالی است در وسعت کمال و احاطه او که منحصر به طرفی از اضداد و مقیّد به جانبی نیست بلکه مقتضی تعانق اطراف و جامعیّت اضداد است زیرا در نزد اهل تحقیق مقرر است که کمال هر صفتی در آن است که با ضد خود معانق و مشابک گردد چنانکه در عقد فرائد الاسماء الحسنی مشاهده می‌رود وَ هُوَ الْاوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظّاهِرُ وَ الْباطِنُ پس به اعتبارات مختلفه وصف خدای متعال و متشبّهان او در صفات کمال به صفات متقابله توان کرد و در هیچکدام محصور نباشد.

[۱]« شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید» ج ۱ ص ۱۶ و ۱۷.

[۲] صفاتک (ظ).

[۳]« مجالس المؤمنین» ص ۴۹۳ و« سفینة البحار» ج ۱ ص ۴۳۷. شیخ صفی الدین شاعر شاگرد محقق حلی بوده و شیخ مجد الدین فیروز آبادی شافعی که از اکابر فن حدیث و از متأخرین است به صحبت او رسیده است.

[1] سوره یس (۳۶) آیه ۸۳.

[2] سوره نساء (٤) آیه ۸۷.

مطلبی را می‌گوید بعد انجام نمی‌دهد؟ چرا؟ به‌خاطر ضعف وجودیش است می‌بیند آن جهتی که بعد پیدا می‌شود با منافعش مخالف بوده است اگر همیشه راست گفتن به نفع انسان بود فرض بکنید که یک نفر، یک مشتری می‌آید برای انسان، انسان می‌داند این مشتری از همه‌ی احوالات ما خبر دارد می‌داند فرض بکنید که این جنس را چند خریدیم از کی خریدیم همه را می‌داند می‌آید به انسان می‌گوید آقا این جنس را چند خریدی؟

ما می‌دانیم که این می‌داند ها خب حالا اگر دروغ بگوییم این احتمال را نمی‌دهیم که این می‌داند بعد می‌گوید آدم دروغگویی [هستی] و بعد بلند می‌شود از مغازه می‌رود، اینجا مصلحت را در چه می‌بینید؟ در راست گفتن. [راست] می‌گوییم، به به چه آدم خوبی است بفهمد ما راست می‌گوییم بیاید از ما بخرد اگر همیشه راست گفتن به نفع ما بود ما هیچ وقت دروغ می‌گفتیم؟ نمی‌گفتیم دیگر، درست است؟ خب حالا همیشه راست گفتن به نفع ماست؟ بله! چرا می‌گویی نه؟ راست گفتن به نفع است، خب این خواسته است شوخی کند، اگر ما بدانیم در ارتباط با دیگران اگر دروغ بگوییم مچمان باز می‌شود باز دروغ می‌گوییم یا نمی‌گوییم؟ دروغ نمی‌گوییم اگر بدانیم این راست گفتن موجب می‌شود که اعتماد و وثوق افراد به انسان زیاد بشود، هان، مگر انسان دیوانه است که بیاید دروغ بگوید؟

پس ببینید، تمام این مطالب چه دروغ بگوییم چه راست بگوییم همه به چه برمی‌گردد؟ همه به ضعف وجودی برمی‌گردد چون ما وجودمان ضعیف است چون وجودمان دارای خلل است چون وجودمان دارای نقص است می‌گردیم آن چیزی را که برای ما مفید است بر حسب اعتبار، آن را اختیار کنیم حال آن گاهی در دروغ و گاهی در راست انجام می‌شود.

این راست که فایده‌ای ندارد این چه فایده‌ای دارد؟ چرا؟ چون اگر خلافش بود ما می‌گفتیم چاره نداریم، این راست هیچ فایده ندارد خاطر همه‌مان جمع، یک دانه ملائکه نمی‌نویسند اگر صد هزار از این راست بگوییم در روز قیامت در پرونده صفر است، خدایا ما این همه در دنیا راست گفتیم به مشتری‌ها، این همه راست گفتیم خدا گفت همه به خاطر خودت بوده است به خاطر من که نبوده است همه به خاطر خودت بوده است تو کی به خاطر من راست گفتی؟ آن را بیا بگو. کی این راست گفتن به ضررت بود ولی گفتی؟ کی حق با وجود تلخی که بر تو داشت انجام دادی؟ کی این مطلب را با وجود اینکه بر تو مشکل بود به انجام رساندی؟ آن را بیاور برای من نه اینکه سفره‌ی پلو باشد صَبَّحکم اللّه بالخیر بفرمایید تشریف بیاورید اما حالا اگر فرض بکنید که کیفیت عوض بشود نه ما نیستیم، نه اینکه در آن مواردی که به نفع ما است بسیار خب انجام می‌دهیم اما همین که یک خورده مسئله تغییر پیدا کرد ما قبول نداریم، این دین را شما آوردید این دین دین نیست این را شما آوردید کجا پیغمبر این را گفته است؟ کجا گفته است؟ این حرف‌ها را کجا پیغمبر زده است؟ اینکه فایده‌ای ندارد.

میزان در دروغ گفتن در انسان بر اساس ضعف وجودی است که انسان می‌خواهد آن ضعف وجودی خودش را با دروغ ترمیم کند خدای متعال که ضعف وجودی ندارد خدای متعال وجودش مستغنی است و غناء ذاتی دارد و نیاز به حصول امر و تجدد حوادث و پدیده‌ها برای استکمال خود ندارد پس بنابراین چرا وقتی یک کلامی را می‌گوید خلافش را بکند؟ از این خلاف کردن چه گیر خدا می‌آید؟ مگر چیزی اضافه می‌شود؟ مگر توی کیسه‌ی خدا چیزی ریخته می‌شود؟ مگر نفعی برای خدا دارد؟ پس بنابراین اگر قرار باشد یک نفر راست بگوید آن کیست؟ آن خدا است وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ قِيلًا[1] وَ مَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللهِ حَدِيثاً[2] کدام کلام صادق‌تر و استوارتر از کلام خدا شما می‌توانید پیدا بکنید؟

اما شیطان این‌طور نیست، شیطان این‌طور نیست. شیطان تمام وجودش بر اساس مکر و خدعه و نیرنگ و دورویی و نقص وجودی است به هر مقدار که در خدا جنبه‌ی کمال است به همان مقدار در شیطان جنبه‌ی نقصان است لذا اصل و اساس حرف شیطان اصلًا بر دروغ است لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ[3] می‌گوید من زینت می‌دهم، این واقع زینت ندارد این زشت است این عمل عمل زشت است من می‌آیم این را زینت می‌دهم بزک می‌کنم درست می‌کنم تا اینکه مورد توجه انسان قرار بگیرد یعنی چه؟ یعنی مجاز، معامله است غش در معامله است، غش در معامله است.

می‌گویند یک کسی عبا فروش بود یک شاگرد داشت اسمش عبداللَه یک عبا داشت بود واقعی [است یا نه؟] این‌ها را نمی‌دانم می‌گفتند که این چه است؟ می‌گفت به عبا عبداللَه من آنقدر خریدم منظورش عبای [شاگردش بود.] تمام کار شیطان همه چه است؟ همه‌اش بر اساس دروغ است می‌خواهد یک معامله کند غش در معامله کند غش حرام است غش در معامله حرام است ولی می‌آید زینت می‌دهد خب بیشتر پول گیرت می‌آید خب بهتر است رودست می‌زنی جلو افتادی ای بابا کی به کی است؟ خب یک خورده‌اش را انفاق می‌کنیم یک خورده‌اش را در راه خدا می‌دهیم، خیلی مشکل ..... ببینید، خیلی ...

هان؟ این هِی شروع می‌کند زینت دادن هِی وسوسه کردن هِی او را آراستن، او را می‌آراید. می‌خواهیم این مقام را قبول کنیم آقا این مقام دنیاست، گرفتاری است، دوری از خداست حق و ناحق کردن است خدای ناکرده ....، نه حالا چه عیب دارد؟ بالأخره خدمتی به خلق هم در آن می‌کنی بالأخره باری را برمی‌داریم ما نباشیم که بیاید؟ اگر ما نیاییم بدتر از ما می‌آیند و و و بعد می‌رود و قبول می‌کند و کم‌کم کم‌کم کم‌کم می‌آید می‌آید می‌آید دنیا می‌آید ریاسات می‌آید زینت می‌آید می‌آید می‌گیرد می‌گیرد یک‌دفعه می‌بیند اصلًا نمی‌تواند

---

[1] سوره نساء (٤) آیه ١٢٢.

[2] سوره نساء (٤) آیه ٨٧.

[3] سوره حجر (١٥) آیه ٣٩.

حالا دیگر ول کند چنان نفس آمده و سفت شده و با این موقعیت جوش خورده است به هم که دیگر نمی‌تواند ول کند بابا ول کن تو آن کسی بودی که خودت از اول نمی‌خواستی بیایی لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ[1] من می‌آیم برای این مردم کارها را زینت می‌دهم ولی مؤمنین و اولیاء خدا آن‌هایی هستند که به قول امیرالمؤمنین علیه‌السّلام:

انا اذا ینظرون الی الدنیا و ظاهرها ینظرون الی الاخرة و باطن الدنیا و باطنها[2] وقتی که مردم به ظاهر دنیا نگاه می‌کنند، به اعتبارات، آن‌ها حواسشان جمع است آن‌ها می‌روند توی قضیه را می‌بینند، توی آن چه است؟ توی آن چیست؟ این حرف‌هایی که مردم می‌زنند درست است یا نه؟ یا نه آقا این‌ها همه‌اش سراب است این‌ها همه‌اش بدبختی و گرفتاری است این‌ها همه‌اش دور افتادن است این‌ها در افتادن با اموال مردم است این‌ها در افتادن با عرض و آبرو و کارهای مردم است این‌ها در افتادن با یك مشت افراد جهله و سفله است.

آن‌ها می‌آیند باطن قضیه را می‌بینند وقتی که مردم می‌آیند ظاهر دنیا را می‌بینند و هجوم می‌آوردند و این را بگیر آن را ببندیم و آن را چه بکنیم و راه این را ببندیم. این می‌نشیند کنار هِرهِر به همه می‌خندد، بروید بزنند در سر هم، هی بزنید! بالأخره باید این دنیا هم بگردد دیگر، بالأخره این دنیا هم باید یک جوری بگردد به قول مرحوم حاج سید احمد کربلایی رضوان اللّه علیه می‌فرمود: اگر جهنم رفتن واجب کفایی است مَن بِهِ الکفایه وجود دارد![3]

عجب مرد حرّی بود! خیلی، من خیلی از این آقا سید احمد کربلایی خوشم می‌آید نمی‌دانم چرا این‌قدر از این خوشم می‌آید؟ خیلی حرّ بود خیلی آزاد بود خیلی آزاد بود صریح می‌گفت رودرواسی با کسی نداشت می‌گفت همه‌ی این‌ها جهنمی هستند رودروایسی نداشت اگر قرار باشد که خدا جهنمی را درست کرده باشد آدمش را هم درست کرده است ما غصه‌ی جهنم را نخوریم آدمش را هم درست کرده است گله گله هم درست کرده است ها یعنی وقتی که می‌آیند یک‌دفعه هجوم می‌آورند هرچه این خازن می‌گوید بابا صبر کنید یکی یکی، می‌گویند نه ما می‌خواهیم هزارتا هزارتا برویم این تو! خدا نیاورد آن روزی را که خدا عقل را از انسان بگیرد قوه‌ی تشخیص را بگیرد میز بین حق و باطل را بگیرد اما شیطان چیست؟ نه؛ وَ قالَ الشَّيطانُ لَمَّا قُضِيَ

---

[1] سوره حجر (۱۵) آیه ۳۹.

[2] الأمالی (للمفید)، ص ۸۶: ... **فقیل له [امیرالمؤمنین علیه السلام] مَن هؤلاء الأولیاء. فقال امیرالمؤمنین علیه السلام: هم قومٌ أخلصوا لِلّه تعالی فی عبادته و نظروا إلی باطن الدنیا حین نَظَرَ الناسُ إلی ظاهرها .....**

[3] ۳. مطلع انوار، ج ۱، ص ۱۵۹: و نیز آقا حاج سید عزّالدین می‌گفتند که: بسیاری از طهرانی‌ها به مرحوم آقا سید احمد کربلائی طهرانی مراجعه نموده و از او اجازه خواستند تا رساله‌ای بنویسد و در آن زمان مطلب چنان بود که اگر طهرانی‌ها از کسی رساله می‌خواستند او به طور حتم مرجع تقلید می‌شد.
آقا سید احمد در جواب گفت: اگر جهنّم رفتن واجب کفائی باشد مَن به الکِفَایة موجود است.

الْأَمْرُ إِنَّ اللهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَ وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ[1] خدا بهتان وعده داده است وعده‌ی حق داده است من هم وعده دادم دروغ بهتان گفتم فَأَخْلَفْتُكُمْ گولتان زدم همه‌تون را گول زدم فَأَخْلَفْتُكُمْ خب وَ ما كانَ لِيَ عَلَيكُمْ مِنْ سُلْطانٍ ای شیطانِ فلان فلان شده تو آمدی این کار را کردی! نخیر من دست و پایتان را نبستم خواستی نکنی!

این یک نکته‌ی دقیق و ظریفی است که همه‌مان باید بگیریم ها! شیطان روز قیامت می‌آید می‌گوید من دست و پایتان را نبستم می‌خواستید انجام ندهید این مسئله را انسان باید در تمام شئون زندگی خودش رعایت کند.

شما بدانید و من هم بدانم اگر ما مخالفت حکم الهی را کردیم به‌خاطر کسی، این کس در روز قیامت همین حرف شیطان را به ما می‌زند هر کی می‌خواهد باشد خواهر باشد برادر باشد پدر باشد مادر باشد زن باشد شوهر باشد بچه باشد رفیق باشد هر کاری می‌خواهد ..... روز قیامت، آی من برای تو این کار را کردم می‌خواستی نکنی من دست و بالت را نبستم من دست و بالت را نبستم می‌گوییم خدایا، خب با هم دیگر بروید خودتان تصفیه حساب کنید بعد بیایید در صحرای محشر، بیایید حالا به من حساب پس بدهید.

بابا من در دنیا به خاطر تو این عمل حرام را انجام دادم چشمت درآید می‌خواستی انجام ندهی صاف خیلی راحت هیچ رودرواسی هم ندارد می‌خواستی انجام ندهی، عجب! آنجاست که آدم می‌زند در سرش یعنی می‌بیند یک عمر به خاطر این و آن و آن و واسطه و فلان و این حرف‌ها داشته معصیت خدا را می‌کرده است آقا، و یک نفر از آن‌ها نمی‌آیند پشت آدم بایستند، ابدا، می‌گویند خداحافظ ما رفتیم خودمان هشتمان گرو هشتادمان است حالا برای تو بیایم؟ نه آقاجان! همین حرف حرف شیطان است لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ وقتی که قضیه تمام می‌شود إِنَّ اللهَ وَعَدَكُمْ خدا بهتان وعده داده است اما ای بیچارگان و ای بدبختان وعده‌ی خدا حق بود من هم بهتان وعده دادم فَأَخْلَفْتُكُمْ آمدم خلافش را انجام دادم گفتم این کار انجام بده، نه بهشتی است نه جهنمی است حالا خدا می‌گذرد بعداً توبه می‌کنی شیطان ها می‌گوید آقا بیا این را انجام بده فردا توبه می‌کنی فَأَخْلَفْتُكُمْ فردا آمدم دوباره یک گول دیگر زدم، باز هم انداختم قضیه را، دوباره یک گول دیگر زدم هِی گولتان زدم هِی نگذاشتم توجه پیدا کنید هِی نگذاشتم برگردید هِی نگذاشتم هی آمدم تا وقتی عزرائیل آمد شروع کردم بهتان خندیدن حالا بروید هرچه من بهتان گفتم دروغش را حالا بیایید تماشا کنید، گفتم آخرتی وجود ندارد حالا بیایید ببینید هست گفتم خدایی وجود ندارد حالا بیایید ببینید هست گفتم حساب و کتابی وجود ندارد حالا بیایید ببینید، همه را حالا بیایید ببینید هست، خداحافظ شما آقا، پرونده را ما برداشتیم برویم به حساب [خودمان برسند] شیطان هم پرونده دارد ما پرونده‌مان را می‌گذاریم روی دوشمان بلند می‌شویم می‌رویم حساب و کتاب

[1] ۱. سوره ابراهیم (۱٤)آیه ۲۲.

خودتان می‌دانید و خدای خودتان، خداحافظ شما، عین این حرف را اگر از شیطان نشنیدند روز قیامت بیایید جلوی من را بگیرید، ما با شما وعده‌مان روز قیامت، خوب است؟ عین همین را، پرونده‌اش را می‌گذارد روی دوشش می‌گوید خداحافظ همه، به سلامت، ما به وظیفه‌مان عمل کردیم همتون را آوردیم إن‌شاءاللَه به ما که نمی‌تواند این‌ها را بگوید، رحمت خدا واسعه است و خداوند لطفش بالاتر از این است که خلاصه ما را از رحمت خودش محروم کند دیگر علی کل حال. این قضیه قضیه‌ی شیطان است.

وَ نادی أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما وَعَدَنا رَبُّنا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ ما وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ[1] روز قیامت که می‌شود بهشتی‌ها می‌آیند فریاد می‌زنند به اهل جهنم، می‌گویند ای اهل جهنم آن وعده‌ایی را که خدا به ما داد ما او را حق یافتیم صدق یافتیم درست و استوار یافتیم آیا آنچه را که خدا هم به شما گفت درست بود؟ آن‌ها هم می‌گویند بله، آن هم درست است اما خب این درست است [که] دیگر فایده‌ایی ندارد مرحوم آقا شیخ جعفر شوشتری از بزرگان و علمای نجف بود کربلا منبر می‌رفت و تکیه به صوت هم در منبرش [می‌کرد] و خیلی با حال بود و خیلی هم منبر مُبکی و گریه آوری داشت می‌گویند هر کی پای منبر ایشان بود بلااستثناء گریه می‌کرد، منقلب می‌شد و این‌ها، یك روز مرحوم آقا شیخ عبدالکریم حائری و حاج آقا ضیاء الدین عراقی و مرحوم نائینی با فشارکی این چهارتا قرار گذاشتند که بروند پای منبر آقا شیخ جعفر بنشینند و تا آخر منبر گریه نکنند یعنی گریه‌شان نیاید گفتند هر جوری شده است خودمان را نگه می‌داریم ببینیم می‌توانیم یا نه؟ رفتند نشستند اولین حرفی که زد آقا شیخ جعفر این آیه بود با صدای بلند وَ نادی أَصْحابُ الْجَنَّةِ أَصْحابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنا ما ... می‌گویند وقتی این را گفت این‌ها شروع کردند گریه کردن تا آخر، به‌طوری که اصلاً مجلس را این چهارتا خراب کردند.

این‌ها تأثیر کلمات الهی است ها! این آیات قرآن مانند چکش بر مغز انسان فرود می‌آید و ذره ذره از شراشر وجود ما را می‌گیرد و می‌کند و در خودش فرو می‌برد و هضم می‌کند و انسان را متوجه حقایق می‌کند متوجه حقایق می‌کند. وعده‌ی شیطان وعده چه است؟ وعده خلاف است اما خدا وعده‌اش وعده‌ی حق است.

مرحوم آقای انصاری نقل می‌کردند، مرحوم آقا از ایشان که یک روز شیطان برای یکی از انبیاء متمثل شده بود ظاهراً حضرت ابراهیم بوده است حضرت ابراهیم از شیطان سؤال می‌کند که تو از عجایب روزگار و از تجربه‌هایی که در این مدت طولانی عمرت داشتی چه داری برای من بگویی؟ گفت یک قضیه من برایت تعریف کنم و او این است که وقتی که من مقرّب بودم، در آن مقام عزّ و مرتبه‌ی عبادت و عظمتی که داشتم هر

[1] سوره اعراف (۷) آیه ٤٤.

وقت که خدا را عبادت می‌کردم ذکر می‌گفتم و تسبیح در دست داشتم آن تسبیح وقتی که می‌افتاد چهار هزار یا چهل هزار یا چهارصد هزار، خلاصه یک رقم بالایی، آنجا که عالم عالم تزاحم نیست بگوید چهارصد میلیون، خلاصه ملائکه می‌آمدند و این تسبیح را برمی‌داشتند می‌آوردند و دوباره می‌دادند دست من، من ذکر بگویم چقدر خدم و حشم داشته است ایشان! می‌گفت ببین یک معصیت و یک نافرمانی و سرکشی مرا از آن مرتبه چنان ساقط کرد که مطرود و مخذول شدم مواظب باش یک وقت این کار را انجام ندهی ها! حواست جمع.

بعد مرحوم آقا تعریف می‌کردند که مرحوم انصاری می‌گفتند که، این تو این کارش هم آمده است به حضرت ابراهیم کلک بزند، می‌خواهد آن یأس و ناامیدی را در قلب حضرت ابراهیم بکارد می‌خواهد به حضرت ابراهیم بگوید هیچ به این عبادتت دلگرم نباش، هیچ به این موقعیتت دلگرم نباش فردا خدا هم می‌زند همچین در سرت تو را می‌آوردت پایین! یعنی این در این کارش هم آمده است می‌خواهد کلک بزند اصلًا وجودش این است نصیحت از این نمی‌آید نصیحت از این برنمی‌آید.[1]

اما خدا نه! خدای متعال وعده‌اش وعده‌ی چه است؟ صدق است و امر کرده است به ما که این‌طور باشیم انا عند ظنّ عبدی المؤمن بی[2] بنده‌ی مؤمن من، هر گمانی که به من دارد من همانم نزد او، اگر به من گمان خوب دارد من برای او خوبم اگر به من گمان بد دارد من برای او بَدَم حالا که این‌طور است اینقدر خدا در را باز کرده است اینقدر خدا .... چرا ما نسبت به خدا وثوق نداشته باشیم؟ چرا ما آن جهات ضعف و نقطه‌ی ضعف وجودی خود را بیاییم و به حساب خدا بگذاریم بگوییم خدا به ما توجه نمی‌کند؟ کی گفته است؟ مثل یك مریضی که برود دکتر، آن مرض بر او غلبه کند هی دکتر می‌گوید آقا برو به این نسخه عمل کن، نه آقای دکتر

---

[1] مطلع انوار، ج ۲، ص ۳۱۵: حضرت آقا- روحی فداه- فرمودند که: شبی که حضرت رسول صلّی الله علیه و آله و سلّم معراج فرمودند، صبح آن شب شیطان نزد آن حضرت آمد و عرض کرد: یا رسول الله دیشب دیدی منبری بلندکه در آسمان واژگون شده بود؟ فرمودند: بلی. عرض کرد: این منبر متعلّق به من بود، من در بالای آن منبر نشسته و ملائکه را موعظه می‌نمودم و هر وقت تسبیح از دست من می‌افتاد فوراً ده هزار ملک هجوم آورده و او را به من می‌دادند! یا رسول الله می‌دانی چرا منبرم واژگون شد و مرا از بهشت بیرون کردند؟ برای آنکه من به خود مغرور شدم؛ یا رسول الله مبادا تو به خودت مغرور گردی!

در اینجا حضرت آقا- روحی فداه- فرمودند: که شیطان مجسّمه شرّ است و ابداً محال است از او خیری تراوش کند؛ این کلامی را که به پیغمبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم گفته ظاهرش نصیحت است، ولی برای اغوای پیغمبر آمده که در وجود آن حضرت ایجاد یأس کند؛ و ضمناً بفهماند که هر قدر درجه‌ات رفیع و منزلتت عالی گردد، در عین حال این خدا خدائی است که یک‌مرتبه ممکن است تو را از درگاه خود دور کند.

[2] ۱. الکافی (ط- الإسلامیة)، ج ۲، ص: ۷۲: **عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: أَحْسِنِ الظَّنَّ بِاللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنِ بِي إِنْ خَيْراً فَخَيْراً وَ إِنْ شَرّاً فَشَرّاً.**

شما هم نمی‌توانید برای ما کاری انجام بدهید آمپول‌هایت هم نمی‌تواند برای ما کاری [انجام بدهد] می‌گوید بابا تو اگر اینجا آمدی خب من بهت می‌گویم برو این کار را بکن، نه آقا دیگر از ما گذشته! خب این قدر بگو نه آقا نه آقا تا بمیری! خودش دارد می‌گوید برو بکن دیگر، خودش می‌گوید برو این را انجام بده دیگر، خودش می‌گوید برو این نسخه را عمل کن. خدای متعال وقتی که می‌گوید: ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ[1] أنا عند ظنّ عبدی المؤمن وعده‌ی من صدق است وَ الَّذِينَ جاهَدُوا فِينا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا[2] آیا کشك گفته است یا درست گفته است؟ آیا دروغ گفته است یا نه؟ بله ما ضعیفیم ما نقص داریم ما هزارتا گرفتاری داریم همه قبول، بدترش را هم داریم ولی صحبت در این است آن هم که دیگر دروغ نگفته است آنکه راست می‌گوید چرا ما بیاییم و آن جنبه‌ی ضعف را بر خود حاکم کنیم و بعد به پای خدا بگذاریم؟ چرا آن جنبه‌ی عنایت و صدق و وثوق او را نیاییم بر خودمان غالب کنیم و حاکم کنیم؟ بله کلام ما و عرض ما به پروردگار این است که ما بیچاره‌ایم ما بدبختیم ما گناه کاریم بدتر از آنچه که خودمان خیال می‌کنیم هم هستیم خب دیگر بالاتر از این؟ ولی بالأخره بنده‌ی تو هستیم مال بد هم بیخ ریش صاحبش! حالا که این‌طور شده باید خلاصه خودت یك کاریش بکنی می‌خواستی خلق نکنی ما بالأخره از بندگی تو که بیرون نیامدیم ولی باید در اینجا مواظب باشیم ها.

همان‌طوری که در شب‌های گذشته عرض کردم از محدوده‌ی ادب نباید انسان برود بیرون ها! نباید طلب کار خودش را حساب کند ها! خودت را طلب کار حساب نکن هرچه بگویی خدا قبول دارد خدا قبول دارد خودت را در مقابل او قرار نده خودت را حصّه‌ای از عالم وجود به حساب نیاور خودت را، حساب و کتابت را کنار بگذار هرچه گفتی آن می‌گوید باشد، آن اینقدر بزرگ است آنقدر عطوف است اینقدر رحیم است، بله؟ به ما این‌طوری یاد دادند دیگر. حضرت سجاد می‌فرماید من که آمدم به سمت تو بیخود که نیامدم من وثوق به تو پیدا کردم شك در وثوق هم ندارم یقین دارم می‌فرماید: وَ يقِينِي بِمَعْرِفَتِك مِنِّي أَنْ لَا رَبَّ لِي غَيْرُك[3] یقین دارم اینکه غیر از تو پروردگاری برای من نیست وَ سُكونِي إِلَى صِدْقِ وَعْدِك وَ لَجَئِي إِلَى الْإِيمَانِ بِتَوْحِيدِك ...[4]

خب إن‌شاءالله امیدواریم که خدای متعال کاستی‌های ما را و نقصان ما را و خَلل ما را در حساب نیاورد،

---

[1] سوره غافر (٤٠) آیه ٦٠.

[2] سوره عنکبوت (٢٩) آیه ٦٩.

[3] الإقبال بالأعمال الحسنة (ط- الحديثة)، ج ١، ص ١٥٨. در نسخه مصباح المتهجّد آمده است: **وَ ثِقَتِي بِمَعْرِفَتِكَ مِنِّي ...**

[4] مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج ٢، ص ٥٨٣.

به فرموده و کلام امیرالمؤمنین علیه‌السّلام: اللَهم عاملنی بفضلك و لا تؤاخذنی بعدلك؛[1] خدایا با فضل و رحمت و بخشش خودت با من همیشه معامله کن نه با عدل و مقابله، اگر حساب عدل باشد کار تمام است اگر حساب عدل باشد ما بخواهیم کارهایمان را در قبال نعمت خدا قرار بدهیم رفقا از من به شما نصیحت از الآن برویم پی کارمان، هیچ خبری نیست بی‌خود خودمان را معطل نکنیم ولی اگر آمدیم نه! عدل را گذاشتیم کنار گفتیم خدایا ما همینیم ما گناه کاریم ما خطا کاریم ما اشتباه می‌کنیم ما خود محوریم ما خود را می‌شناسیم ما متکبریم ما متوغّل در دنیا هستیم ما نفهم هستیم ما از حقیقت به دور هستیم و غیر از تو هم کسی را نمی‌شناسیم اگر این‌طور باشد امید هست که خداوند متعال نعمت و رحمت خودش شامل حال بندگانش بشود.

اللَهم صل علی محمد و آل محمد

[1] ۳. نهج البلاغة (للصبحی صالح)، ص: ۳۵۰: **اللَّهُمَّ احْمِلْنِی عَلَی عَفْوِكَ وَ لَا تَحْمِلْنِی عَلَی عَدْلِك.**

منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ١٤، ص ٣٥٦: ... نظیر ما ورد فی دعاء آخر: **اللهمّ عاملنا بفضلك و لا تعاملنا بعدلك.**